الباب السادس من الواحد الرابع فی انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن کلشیئ.

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب السادس من الواحد الرابع** فی انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن کلشیئ.

ملخص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست وغیر از برای اون هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لا یسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یحکم ثبت داشت بلکه مشیت اولیه را خلق فرموده بمثل آنکه کل شیئ را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را باو و او را نسبت بخود داده بعلو او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کل امکنه در نزد او سواء است اختصاص مکه لاجل علو و سمو نسبت او است و همین قسم مشیت را مظهر لا یسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و بمثل ذلک لا یجیر و لا یشیر و سایر امثال مثل این

و او را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نموده زیرا که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نمیخواهد الا ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر نمیگردد الا بما شاء المشیة چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الا بما یرید المشیه غیر آن نتوان لایق این نوع عطا گشت زیرا که باون خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثنین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بل از اولی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت بوده و هست که در هر کوری بظهوری مشرق میگردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و یفعل ما یشاء میگردد

و حروف حی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف متکثره ازین دیده نمیشود الامشیت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن حین در جنت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علو مرایا این است که در او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت و اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تقلب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه باو نبوده و نیست

و در ظهور فرقان محمد رسول الله - صلی الله علیه و اله - بود مشیت اولیه و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لا یزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته بود خواستند و همچنین حروف متکثره از این واحد تا امروز هر کس تقربی جسته باین بوده که مشیت او مشیت محمد - صلی الله علیه و اله - بوده و الا لایق ذکر نیست

چنانچه هر چه در اسلام واقع شد بغیر حب آن عاملین بزعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوة بقدر ذبابه از برای ایشان نبود و همچنین در کور قبل از محمد - صلی الله علیه و اله - بمثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور باسم بابیت مشرق الی ظهور ”من یظهره الله“ که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف رضای او گردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شیئ قوة از برای شیئی نیست در این ظهور و این است معنی ”لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم“ و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حق مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بغایت تشابه در مشیت او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب خود را و غیر حب او و ما یحب او خواهند

و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلا نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقفی از دین واقع شود اگر چه منتهی شود بامت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان اون ظهور مشیت بوده بالله میگردد این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده کل حول و قوة را الا بخود این در صورتی است که فرار از دون حق کند و در تشریع بخواهد بفهمد و در تکوین هم مثل این

و اگر بواقع بخواهد بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را گرفته داخل بیان آورده اند در غیری حول و قوۀ نمانده که استثنا شود زیرا که حول و قوة بالله در امت عیسی نمانده بحق که اگر مانده بود باید حکم بحقی در حق ایشان شود و حال آنکه نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد ظهور”من یظهره الله“ که آن روز کل حول و قوة بالله است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد و از برای اهل بیان عند ظهور او نمیماند حول و قوۀ بحق الا آنکه در ظل او ساکن گردند و همچنین الی ما لا نهایه تصور کن که اگر حول و قوۀ در باطل مانده بهمان نسبت حقی است که بوده و امروز آنها بگمان همان نسبت میکنند آنچه میکنند و الا آنکه نیست حول و قوة الا بالله در هر ظهور بآنچه من قبل الله ظاهر گردد

و اگر بعین فؤاد نظر کنی می بینی که کل حول و قوة در نزد ”من یظهره الله“ است بالله عز و جل و از مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده نظر در امکنه و حدود مکن که مشیت آیة الله بوده و لم یزل مدل علی الله بوده اگر آدم اول از مدد این نبود امروز در ظل ایمان این مؤمن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است بآن وهمچنین اگر مدد این ظهور از ”من یظهره الله“ نبود در حین ظهور چگونه راجع باو می شدند و منقطع بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بما لا نهایه الی ما لا نهایه لها بها منها فیها الیها که مدد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول له است در امکان

این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوة الا بالله را مشاهده مینماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات و الارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید را در حین ظهور می شناسد و در حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میگردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و کل بامره یسئلون را در حین ظهور ساجد میگردد و از آن محتجب نمیگردد و قدر فصل بین کاف و نون از آن جدا نمیگردد زیـــرا کـــه می بینند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته ونظر بر جوهـــر امر می نمایند نه شئون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین مسیری جنت وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان وظهوراتی که قبل شده کلا را بعین شهود در این ظهور می بینند چنانچه اگر کســی ناظر برســــول الله - صلی الله علیه و اله - بود باین نظر کل نبیین را در طلعت او مشاهده مینمود و کل ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند

چنین کسی لایق که ”من یظهره الله“ را درک کند و بگوید باو در حینی که متوجه است الی الله اللهم انت الاول و لیس قبلک شیئ زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی ببیان شد و آنچه در بیان بوده منتهی میگردد ”بمن یظهره الله“ دیگر قبل او کجا حقی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد و انت الاخر و لیس دونک شیئ زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او او است نه غیر او و انت الظاهر و لیس فوقک شیئ زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر باو نه در غیر مؤمنین باو که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون ایمان او میگردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و لیس دونک شیئ که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئ باشد و حال آنکه هر ذات شیئ در نزد ظهور او لا شیئ است الا باو چنانچه هر ذات شیئ در نزد هر ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است و انک علی کلشیئ قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر میبود باید حکمی از صاحب حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیئ نگردد لا شیئ میشود

این است که عارف بالله در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهی حظ وجود خود رسیده و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشد الم از هر ذا المی زیرا که کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسک ذات عنصری او است این نوع متألم میگردد و چیزی که ممسک ذات فؤاد او است اگر محتجب از او گردد چقدر متألم از او میگردد و این حبهای ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شبح حبی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق اون مؤثر است در مظاهر ملک ملیک وجود و حال آنکه این حب بالنسبة بحب روح ذکر نمیشود و همچنین حب روح بالنسبة بحب فؤاد ذکر نمیشود

قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر تسع تسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حب مظاهر تسبیح معتکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی الله ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان باو باشد حب رضوانی میگردد و الا حب شیئ در نار ببین چقدر جوهر است این جوهر

و چقدر مجرد است این مجرد و چقدر سازج است این سازج و چقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد و به نسبت باو منوجد زیرا که کل لذت دررضای او است چنانچه عبد جام بلا را مینوشد در حینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب طهور را می نوشد در جنت چگونه است اگر متلذذ بحب او گردد که کل حب در نزد او لا شیئ است این است که مسیر در این جنت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین غروب در هجران سوزان الی طلوع آن و حزن او در فراق او الذ است ازهر لذت متلذذی نزد او و نزد اولوالعلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب

و حال آنکه کل در بحر حجب ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگردد صعود نکرده چگونه بجسد فانی رسد و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین بلذت جوهریه کمتر است از کبریت احمر بل لا یوجد الا متلذذین باشیائی که لذت آن در عمر او است اگر باشد از برای او و الا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفسی همیشه در ما یستلذ خود باشد

اثمار کل بیان اینکه درک کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این درک کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محتجب نگردید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلا در عالم جسد ذاتی سیر نموده که اقلا یک صباح توانید با او بود بطور لایق و الا در جسد عرضی کل با او شب و روز بوده وهستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود در هر علو عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد

کل اهل بیان مثل ماهیانی هستند که در ماء اوامر آن باون زنده وغیر او شیئ ندیده بل هستی خود را باو دیده ولی از او محتجب در نزد هر حکم نظر بثمرۀ آن نموده تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته که این است ثمرۀ علم و عمل اگر عبدی ناظر گردد

فطوبی لمن یذکره الله فانه اذا ذکر یذکره کلشیئ و الله خیر الذاکرین و او است مظهر مشیت در این ظهور نقطۀ بیان و در نزد ظهور ”من یظهره الله“ نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که بنحو اشرف ظاهر میگردد و ان یذکر احد فذلک ما قد ذکره الله لا دون ذلک لا تسلکن فی اهوائکم فانکم لا تجدن من شیئ فان امر الله یظهر من خزائنه و انه ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون.

